سفر به افغانستان؛ سرزمین رازها- بخش نخست

قرار ملاقات در مه و دود

محمد معصومیان
گزارش نویس

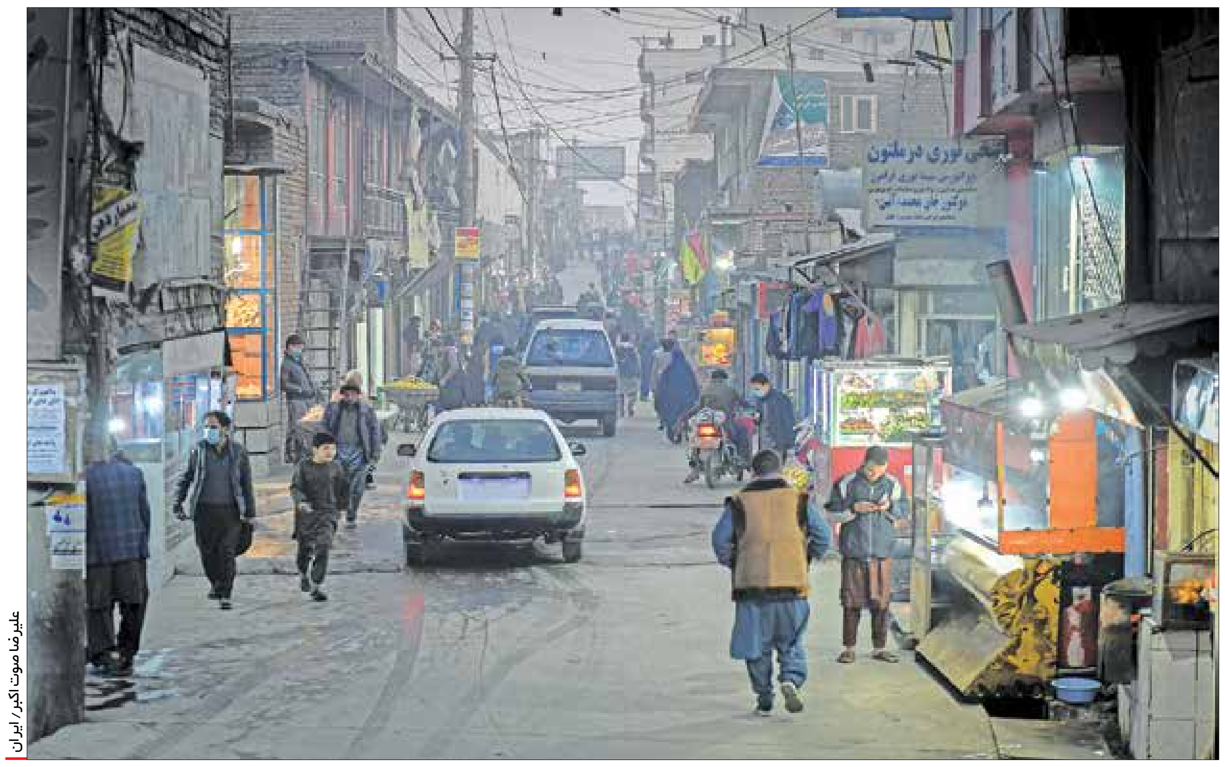

علیرضا صوت اکبر / ایران

۱۱ و ۳۰ دقیقه صبح در فرودگاه خلوت حامد کرزی فرود می‌آیم. همان فرودگاهی که ۴ ماه پیش بعد از روی کار آمدن دولت امارت اسلامی افغانستان ویدیوهای آن جهانی شد. ترانه «وطنم ای شکوه پا برجا» از گیرنده هواپیما پخش می‌شود. از پنجره می‌توان چند هلی‌کوپتر امریکایی را در آشیانه دید و مردی که زیر سایه دکلی بلند نماز می‌خواند. دو سرباز امارت با اسلحه اطراف باند قدم می‌زنند و چند هواپیمای دیگر هم نزدیک ترمینال در انتظار هستند. همسفران افغانستانی با رسیدن به کشور خود با صدای بلند شروع به صحبت می‌کنند و به ما خوش آمد می‌گویند؛ مسافرانی که در تمام مراحل پرواز هیچ صدایی از آنها نشنیدیم. یکی از آنها با لبخندی روی لب می‌گوید: «این بار شما میهمان ما هستید.»

زنان با مانتو و شال و مردان با همان لباس‌هایی که از ایران آمده‌اند در صف چک پاسپورت می‌ایستند. پسری کوچک مشغول تمرین مشت‌زنی با شکم پدر است. صف آرام جلو می‌رود و از گیت می‌گذرم. سالن تحویل بار مانند قاب‌های تبلیغات خالی است. تنها تبلیغ یک بانک به چشم می‌خورد و انبوهی از پرونده‌هایی که پشت شیشه یکی از اتاق‌ها روی هم تلنبار شده‌اند. دو مرد باربر برای کمک می‌آیند، یکی از آنها که راحت فارسی حرف می‌زند از خاطرات خوب خود در شهرک غرب تهران می‌گوید. در محوطه بیرونی فرودگاه بوی تند سوختن زغال بینی را پر می‌کند. کمی آنطرفتر روی دیوار ترمینال محلی نوشته شده است «وحدت ما رمز پیروی ماست»، از خودم می‌پرسم آیا امارت اسلامی موفق می‌شود این کشور متنوع از فرهنگ و قومیت را به وحدت برساند؟ افغانستانی که در تاریخ خود جنگ و خونریزی بسیار دیده است.

ترافیک درهم گره خورده اولین میدان بیرون از فرودگاه و مغازه‌های کوچک و شلوغ اطراف آن در تضاد با نمای قصر مانند تالاری در گوشه دیگر اولین تضاد شهری است که به چشم می‌آید. از میدان هوایی به‌سمت وزیراکبرخان می‌روم. قرار است از رادیو و تلویزیون ملی دیدن کنم. روبه‌روی گیت اول سربازان طالب با سلاح و تجهیزات نظامی، نامنظم ایستاده‌اند. وارد محوطه سبز می‌شوم که پشت دیوارهای بلند آن مراکز یا سفارت‌هایی که حالا خالی است، پنهان شده‌اند. هر چند متر نیوجرسی‌های بزرگی مسیر را زیگزاگ کرده است و جلوی در هر مرکز چند طالب نگهبانی می‌دهند. صداوسیمای ملی با دیوارهایی که تازه رنگ خورده است همسایه دیوار به دیوار سفارت خالی امریکاست. محوطه‌ای پوشیده از درختان کهنسال و پاییزی که هراز چندی مردی پا کشان از زیر آن می‌گذرد. پس از گذشتن از ساختمان اول، برجک‌های نگهبانی سفارت امریکا پدیدار می‌شوند. برجک‌هایی پر از دوربین که می‌گویند هنوز هم روشن و فعالند. روبه‌روی در ورودی اصلی صداوسیما در بزرگی است که راه عبور امریکایی‌ها به صداوسیما بوده است.

ساختمان اصلی آنقدر خلوت است که اگر رو به روی در اصلی ننوشته بودند صداوسیمای ملی هیچ شباهتی به صداوسیما نداشت. رفت‌وآمدی در ساختمان نیست جز انگشت شمار کارمندانی که ساکت از سویی به‌سمت دیگر می‌روند. استودیوی خبر صداوسیمای ملی آمفی‌تئاتری است که سن آن تبدیل به استودیو شده است. در اتاق فرمان مجهز چند کارمند بیکار نشسته‌اند. به‌همراهی شاهپور بختیار مدیر اخبار داخلی فعلی و از مجریان باسابقه تلویزیون در محوطه، قدم می‌زنیم و او از تجهیزات خوبی که در سازمان وجود دارد می‌گوید. از همکارانی که در دولت پیشین دوره‌های فنی را در کشورهای مختلف گذرانده‌اند. مشکلات در صدا و سیمای ملی کم نیست؛ از عقب افتادن چند ماهه حقوق پرسنل تا رفتن بخشی از کارکنان بعد از روی کار آمدن امارت اسلامی و مسأله دیگر نبود برنامه مشخص برای حضور دوباره زنان در محل کار. آن‌طور که گفته می‌شود رسانه ملی افغانستان در رقابت با شبکه‌های خصوصی که هنوز مشغول کار هستند، عقب افتاده است و هنوز سیاست مشخصی برای برنامه‌سازی وجود ندارد. هر چند ضیاء الحق حقمل رئیس این سازمان برنامه‌ها را رو به رشد می‌داند.

با او در اتاق کارش ملاقات می‌کنم. جوانی ۳۲ ساله با چشمانی که افکار و احساساتش را براحتی نشان می‌دهد. او با دستاری سفید و هماهنگ با پرچم سفید امارت که گوشه اتاق است جلوی میز مدیریت می‌نشیند. قابی از امان‌الله خان که استقلال افغانستان را از انگلیسی‌ها گرفت و به رهبر اصلاحات اجتماعی مشهور است هنوز روی دیوار دیده می‌شود. هرچند حقمل نسبتی بین او و امارت اسلامی نمی‌بیند. ضیاء الحق که سال‌ها در رادیو شریعت کار کرده در دانشگاه ننگرهار لیسانس ادبیات خوانده و در دانشگاهی دیگر دو سال دوره روزنامه‌نگاری دیده است. او که عالم به علوم دینی است سعدی شاعر فارسی زبان را مانند «راز» می‌داند و از ضرب المثل‌هایی می‌گوید که برساخته سعدی است و مورد پسند مردم افغانستان. حقمل از علاقه‌مندی برای همکاری در قالب برنامه‌سازی بین ایران و افغانستان می‌گوید و می‌خواهد در رسانه ملی تنها «حقیقت» گفته شود: «می‌خواهیم صدای مردم باشیم. چه خوب باشد چه انتقادی ما می‌خواهیم همه را پخش کنیم.» او امیدوار است زنان با رعایت موازین اسلامی به محل کار بازگردند.

از منطقه سبز بیرون می‌آییم. خیابان‌های شلوغ پایتخت پر از اتومبیل‌های تویوتای قدیمی است. مغازه‌ها باز اما کم رفت و آمد هستند و باربرها گوشه پیاده‌رو روی فرغون‌ها نشسته‌اند؛ منظره‌ای که همه جای شهر دیده می‌شود. دستفروشان دور میدان وزارت امور خارجه پرچم امارت اسلامی را می‌فروشند و کمی آن سوتر می‌توان دیوارهای سبز سفارت ایران را دید و مردمی که روبه روی در ورودی به صف شده‌اند. تویوتاهای مملو از طالب با اسلحه و پرچم در شهر گشت می‌زنند و مردان مسلحی هم پشت آنها با پاهای آویزان نشسته‌اند. هرچند کیلومتر یک ایست بازرسی است و اتومبیل‌ها پشت هم بعد از چند سؤال و جواب رد می‌شوند. خیابان‌های شهر نه شرایط جنگی و امنیتی دارد نه آنقدر بدون نظارت و آزاد که بتوان گفت همه چیز آرام است. چند کیلومتر به چند کیلومتر می‌توان اتومبیل جنگی «هاموی» ارتش امریکا را دید که سربازان امارت آن را گوشه خیابان‌های شهر پارک کرده‌اند.

ساعت ۴ و نیم عصر بوی زغال سنگ ظهر تبدیل به مهی غلیظ می‌شود. دود و تاریکی شهر را محو می‌کند و تنها پرهیب آدم‌هایی با کلاه و پتو باقی می‌ماند. می‌توان خطوط درهم نورهایی را که از دکه‌ها بیرون می‌زنند تا آسمان دنبال کرد. دودی که حاصل سوزاندن زغال سنگ و هیزم در سرمای سوزناک پاییز است و چشم و گلو را می‌سوزاند. عصر به خیابانی می‌روم که ساعاتی پیش انفجاری در آن صورت گرفته بود. مردی که دکه کوچکی نزدیک محل انفجار دارد با هیجان از انفجار یک بمب در گلدان می‌گوید. اما هرچه چشم می‌چرخانم گلدانی در آن اطراف نمی‌بینم تا راننده متوجهم می‌کند که به محل کاشت گل یا درخت وسط بلوار گلدان می‌گویند. او تعریف می‌کند که انفجار باعث صدمه دیدن یک راننده موتور زغال بر شده است و دو عابر که یکی از آنها زن بوده هم زخمی شده‌اند: «به نظرم یک انفجار هدفدار بود و می‌خواستند شخص خاصی را بزنند.»

از خودم می‌پرسم چطور یک مرد ساده بازاری می‌تواند هدف یک انفجار را تحلیل کند؟ چند بار دور بلوار می‌چرخیم اما هیچ اثری از انفجار نمی‌بینیم. سرعت پاک کردن اثرات یک انفجار فراتر از انتظار من است. در راه برگشت ایست‌های بازرسی بیشتر از معمول به چشم می‌آید و حالا سربازان هم داخل ماشین‌ها را با لیزر چک می‌کنند. ساعت از ۶ عصر گذشته که مردم آرام آرام دکه‌های کنار خیابان را جمع می‌کنند و به خانه باز می‌گردند.

ادامه دارد.

> ساعت چهار و نیم عصر بوی زغال سنگ ظهر تبدیل به مهی غلیظ می‌شود. دود و تاریکی شهر را محو می‌کند و تنها پرهیب آدم‌هایی با کلاه و پتو باقی می‌ماند. می‌توان خطوط درهم نورهایی را که از دکه‌ها بیرون می‌زنند تا آسمان دنبال کرد. دودی که حاصل سوزاندن زغال سنگ و هیزم در سرمای سوزناک پاییز است و چشم و گلو را می‌سوزاند

جـــدول سـودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۳۸۲۶

آسان

۱			۶			۴	۹	
		۲	۵		۹	۷		
۶	۹		۱		۸			
	۴		۸			۵		
	۷	۹				۸	۶	
		۸			۲		۷	
			۳		۱		۴	۵
		۴	۲		۵	۶		
	۵	۳			۴			۲

متوسط

۲				۵	۱			
۸								۵
	۴						۷	
	۲			۴	۶			۳
۱	۳		۲	۸	۷		۵	۹
۷			۹	۱			۴	
	۹						۳	
۵								۷
			۸	۹				۶

سخت

	۵		۴					
	۲	۱			۷			۸
۷				۲		۶		
				۴			۷	
۲		۶	۹		۸	۳		۴
	۳			۷				
		۲		۱				۵
۵			۸			۱	۹	
					۴		۳	

خیلی سخت

۶					۷	۳		۱
							۶	۹
	۲				۱			
	۴	۶	۹		۲			
		۲				۸		
			۱		۳	۲	۵	
			۷				۳	
۴	۷							
۹		۱	۲					۵

حل جدول سودوکو شماره ۳۸۲۶

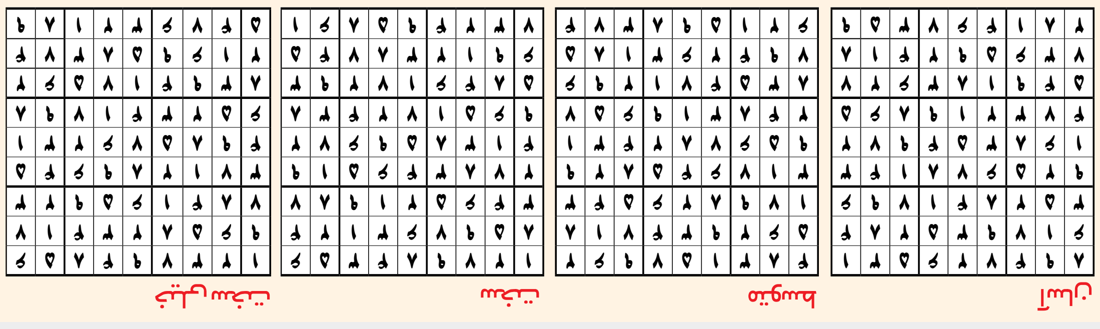

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۷۷۹۵

جدول عـادی

افقی:
۱-آرام‌ویواش-پادشاه‌ساسانی
۲-تیز-چنداستاد-خداحافظی
۳-یکی‌یکی‌وجداجدا-اصلاح‌عکس-اندوهگین
۴-طوفان‌برف-کلمه‌شگفتی-به‌طورلزوم
۵-لام‌انگلیسی-زبان‌عرب-تالار-ویتامین‌انعقادی
۶-فیلسوف‌یونان‌قدیم-پرس‌مارک‌زنی-تولیدی‌شاطر
۷-گلخن-چک‌مسافرتی-کفش‌روسی
۸-خوراکی‌جویدنی-تجویزپزشک-مشترک‌مجله
۹-کنکاش-شهری‌در«امریکا»-صدای‌افسوس
۱۰-روزی که فرخنده و مبارک است-ماهی فروش-دیوارچه
۱۱-نفس‌چاق-شکلی‌هندسی-چوب‌سوزاندنی-زمان غنودن
۱۲-مؤسسه‌مالی-موضوع-نوعی‌عدسی
۱۳-بردمعروف-تاریخ‌نویس-کشور«اسلو»
۱۴-حفاری-برنامه‌تماس‌تلفنی‌اینترنتی-نوبت‌بازی
۱۵-کارگردان‌فیلم«گشت‌ارشاد ۳» (روی پرده سینما)- عروق‌قلب

عمودی:
۱-خلاقیت،نوآوری-ازروش‌های‌تشخیص‌پزشکی
۲-پهلوان‌قدرتمندیونان-گردآوری‌وتنظیم-جلوگیری
۳-پوشاننده-پشت سرهم داخل شدن-گونه‌ای قایق سبک
۴-فارسی‌کاتالوگ-همتا
۵-حرف‌جمع-دودمان،ذریه-اقامت‌گزیدن
۶-لیزخوردن-فعل‌ربطی-وسیله‌تقویت‌شنوایی-نفس‌دردمند
۷-بانو-پی‌جوی-قرمزمایل‌به‌طلایی
۸-خسته‌ودرمانده-سازمان‌جهنمی‌قبل‌انقلاب-امید بستن‌به‌خداوند
۹-گروگذاشتنی‌مردان‌درضمانت!-سال‌ها-موافق
۱۰-دوستی-شهرشمالی-اشتباه‌معروف-چرم‌وآوند پوستی
۱۱-وسیله‌دست‌بنا-مخفف‌ازاو-نفس‌سیگاری
۱۲-حرکتی‌درژیمناستیک-اشتراک‌روزنامه
۱۳-محبت-شاعرفرانسوی-خوراک‌سنجاب
۱۴-نومیدی-هندبا-شهرخاقانی
۱۵-یکی‌ازمحلات شمیران‌تهران-نوعی چراغ برق که دارای‌سرپوش‌است

جدول ویـژه

افقی:
۱- روستایی سرسبز و تاریخی در شهرستان بندرگز- اثر «مارگارت پترسون‌هدیکس»
۲-فورخشک کننده در آزمایشگاه- ازتوابع شهریار- نام زنانه
۳-قبض‌دریافت-بدکار-پیاپی‌وپیوسته
۴-شهری‌دراستان‌کرمانشاه-خادم‌قوم-شاهد
۵-عددمنفی-سازقدیمی‌شبیه‌تار-نام‌پسرانه-تیشه
۶-آشنا-کلامی‌درمقام‌اجابت‌دعوت-مردم‌یک‌کشور
۷-مارک-ثلاثه‌معروف‌مصر-خوردنی‌اطفال
۸-وزارتخانه-پیش-گنجایش
۹-ماشین‌راه‌سازی-آنکه‌درراه‌وطن‌وآزادی‌بجنگد- اشاره‌قریب
۱۰-ضمیرمتصل‌مخاطب-دنیا-توانایی
۱۱-فیلم«اندی‌موشیاتی»-جای‌روشنایی-ایدئولوژی- چه‌هنگام؟
۱۲-گنده-نت‌آخر-اورژانس
۱۳-قراول-ژاله-سنگ‌انداز
۱۴-موج‌آب-اشک‌ریختن-منظره
۱۵-هافبک‌نفت‌آبادان-اسم‌پسرانه‌فارسی

عمودی:
۱-جزیره«ایتالیا»-فیلمی‌از«علیرضاامینی»
۲-پهناورترین‌کشوردنیا-سکووصفه-طرف
۳-نوسان‌صوت-شنیدن-هواپیمایی‌ارتش
۴-فاکس-خیالاتی
۵-استخوان‌جناغ-سودحرام-با«جادو»آید
۶-تفرجگاهی‌جذاب‌وبکردرکنگاور-شبیه-عنان-مزه دهان‌جمع‌کن
۷-شهر«آتشکده‌آذرخش»-طرزوقاعده-جرقه‌آتش
۸-عنصرنمک-مرتعش-بروت
۹- پرخاش- شهری در استان فارس- شهری در «بلاروس»
۱۰-گربه‌انگلیسی-پلاس-ظرف‌پلوخوری-یارپت!
۱۱-سلاح‌پرتابی‌وانفجاری-هزار-مخلوط‌کردن
۱۲-شهری‌در«کره‌جنوبی»-رمان«یرژی‌کوشینسکی»
۱۳-ترشی‌بادمجان-سازمان‌تبهکاری-شهری‌دراستان کرمان
۱۴-پشیمانی-القاکردن-هرچیزکمیاب
۱۵- شهری در ایالت «هسن» آلمان- یک فلز قلیایی

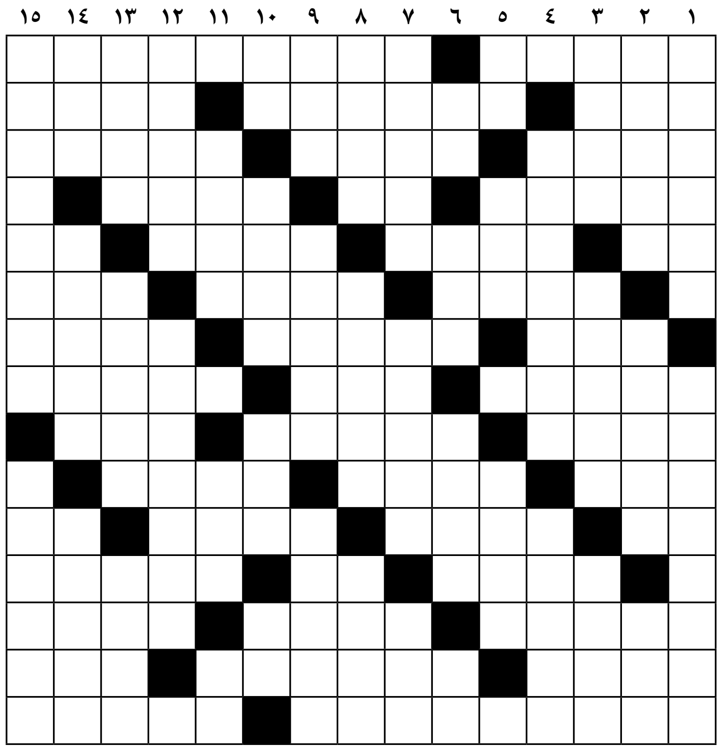

حل جدول عادی شماره ۷۷۹۴

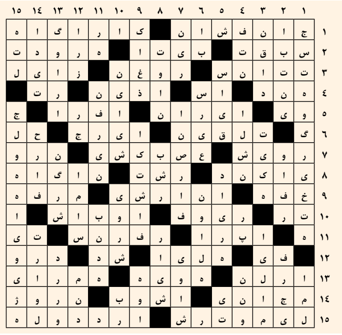

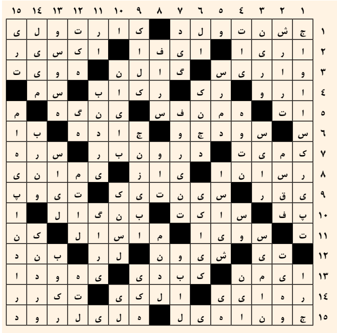حل جدول ویژه شماره ۷۷۹۴